

برهوت تفکر جدید در غرب

تفکر مصاحبه کنند. ضرورت آشنایی با وضع تفکر و اندیشه ملت‌ها برای ما و بخصوص برای رایزنی‌های فرهنگی یک امر محرز و مسلم است و طبیعی است که رایزنی‌های فرهنگی در این امر مهم مشارکت داشته باشند. البته کشورهای اسلامی اولویت دارند اما اطلاع ما از وضع آمریکای لاتین و شرق دور و روسیه و اروپای شرقی و کشورهای منطقه قفقاز و آفریقا نیز بسیار ناچیز است. ما منتظر دریافت گزارش رایزنی‌ها هستیم. اینک گزارش مصاحبه با مطاع صدی را بخوانیم:

رایزنی فرهنگی ایران در بیروت متن مصاحبه با آقای دکتر مطاع صدی استاد لبنانی فلسفه را برای ما فرستاده‌اند. از آقای سالار رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در بیروت سپاسگزاریم که همکاری دائم با «نامه فرهنگ» دارند و مطالب خوب برای ما می‌فرستند. ایشان با ارسال این مصاحبه ما را به این فکر انداخته‌اند که در مجله فصلی برای وضع تفکر در ممالک مختلف بگشاییم و از رایزنی‌های فرهنگی درخواست کنیم که اگر در وضع تفکر کشور محل مأموریت خود پژوهشی کرده‌اند یا پژوهشی سراغ دارند برای ما بفرستند و با معارف علم و نظر و



معرفتی و فرهنگی دارد. و اگر چنین سهم ویژه‌ای در دانش‌ها و معارف وجود نداشت، بنیاد فرهنگ رو به نابودی می‌نهاد و نمی‌توانست خالق سنت‌هایی باشد که مایه مباهات تفکر و عقلانیت بشری است. لکن آنچه که عملاً و غالباً رخ می‌دهد این است که نص و متون ثابت از دخالت فکر در ذات خود و حضور حقیقی تفکر در ساختار نصوص جلوگیری می‌کنند. نص ثابتی که جلوی دخالت تفکر و اندیشه را می‌گیرد از سویی نیز، نیاز بدین مدعا دارد که اثبات کند اثری فکری است. مشکلی که نص و نوشتار فلسفی در آن به دام می‌افتد این است که در تمیز و باز شناخت فصل مشترک دقیق میان «فرهنگ تفکر» و نیازمندی‌های زیادی که بدون اجازه آن بر وی حمل می‌شوند و یا از آن استنساخ می‌کند، باز می‌ماند. این پدیده جلوگیری از تفکر، اختصاص به تفکر عربی معاصر ندارد بلکه این پدیده به همین نام و به دور از تعهد نسبت به حقیقتی قائم به ذات و مستقل، به شکل بسیار شایع در صفحات کتاب‌های فلسفی غربی وجود دارد. تنها دوران موسوم به عصر ایدئولوژی‌های بزرگ در قرن رو به اتمام کنونی است که شامل این حکم نمی‌شود. شاید ایدئولوژی‌های با ادعای ارتباط با تفکر و اندیشه وجود داشته باشند که در عین حال در اعطای پاره‌ای از حقوق تفکر قصور ورزیده‌اند. لکن حکم منع و جلوگیری از تفکر فقط شامل این گونه ایدئولوژی‌ها نمی‌شود بلکه حتی در مورد پاره‌ای از حاکمیت‌های تمدن کنونی غرب نیز صادق است.

حال ببینیم مفهوم «تفکر» به مثابه یک مصدر و مرجع برای قضاوت در خصوص ذات خویش چیست؟ به عنوان مثال مفهوم آزادی را در نظر می‌گیریم، در عصر کنونی مفهوم کلی و والای آزادی به بوته فراموشی سپرده شده است و مردم و فرهنگ‌های اجتماعی به شکلی محتاطانه در جستجوی آزادی‌ها محدود هستند (آزادی سیاسی، آزادی اجتماعی و آزادی اقتصادی).

مفهوم نسبی بودن آزادی به شکل شمشیری حاکم و مسلط در آمده است که در برابر کلیت و باز معنایی مفهوم از کلمه «آزادی» قد برافراشته است. مهم کردن مفهوم کلی به اینکه تجریدی و به دور از واقعیت ملموس می‌باشد، در واقع ساده‌ترین وسیله برای فرار از اعطای حق حقیقی به این مفهوم است. بنابراین معیاری برای بررسی کلی جز خود مفهوم کلی و کلیت نباید باقی بماند و این در صورتی تحقق خواهد یافت که حق و سهم واقعی تفکر را ادا کنیم. اما فزونی امور نسبی باعث گم شدن مهم‌ترین معیاری شده است که حقیقت بدان باز می‌گردد. موج بلندی که به

○ مدتی است که کتاب جدیدی از شما منتشر نشده است، علت آن چیست؟

□ من در زمینه نوشتار فلسفی غیبت نداشتم و مشکل صرفاً در زمینه نشر و چاپ بوده است. من همواره به تولید تفکری که در طول تجربه شخصی خودم بدان پرداخته بودم مشغولیت داشتم و این تجربه شخصی را در چندین کتاب که هم اکنون آماده چاپ هستند مدون کرده و در انتظار فعالیت دوباره (مرکز الانماء العربی) هستم و تصمیم دارم این کتاب‌ها را به همراه سایر تألیفات گذشته که در اختیار مرکز بوده و به دلیل مشکلات مالی تاکنون نتوانسته آنها را منتشر سازد به بازار عرضه کنیم...

○ آیا می‌توانیم از مضمون چند و چون تألیفات شما آگاهی یابیم؟

□ این تألیفات پیرامون مسئله اساسی تفکر و آنچه که به تفکر باز می‌گردد است... در حال حاضر سمت‌گیری‌هایی که بر تفکر عربی حکومت می‌کرد غالباً بر روی آنچه که من پیش قضاوت و یا تأویل نام‌گذاری می‌کنم دور می‌زد. و عنصر تفکر ناب در واقع بسیار ضعیف و بی‌رنگ‌تر از آن چیزی مطرح می‌شد که به نام تفکر در نوشته‌ها از آن یاد می‌شود. چنین احساس می‌کنم که تعهد لازم نسبت به حقیقت و واقعیت در این گونه نوشته‌ها که به نام تفکر انتشار می‌یافت وجود ندارد. بدون وجود چنین تعهدی نسبت به حقیقت می‌توان از هرگونه اموری سخن راند بدون اینکه معیار مشخصی درخصوص «گفتار پیرامون تفکر» وجود داشته باشد.

زمانی که گفتاری طرح می‌شود گونه‌ای از تحلیل، یا علت‌تراشی و تأویل پیشاپیش در آن وجود دارد که گویی معیاری برای تشخیص حقیقت است. به ندرت اتفاق می‌افتد که چنین گفتارهایی به خود زحمت تحقیق در مورد این معیارهای پیشاپیش فرض شده را بدهند. هر چیزی که تحت عنوان تفکر نگاشته می‌شود مسئولیت دارد که در وهله اول معیار تفکر را مستدل و آشکار و مبرهن سازد ولی چیزی که در این مرحله متداول است این است که روشنفکر به ندرت به مفاد تفکر و لزوم استقلال و قائم به ذات بودن آن اهمیت می‌دهد! البته این به معنای فقدان تفکر نیست بلکه عکس این مطلب صحیح است که تفکر سهم ویژه‌ای در کلیه زمینه‌های

پدیده جلویی از تفکر اختصاص به تفکر عربی معاصر ندارد بلکه به شکل بسیار شایع در صفحات کتاب‌های فلسفی غربی وجود دارد

من در کتاب خویش نحوه عملکرد و تأثیر این مکانیسم دوگانه در تفکر غربی را در محصولات فلسفه معاصر متذکر شده‌ام.

نقدگرایی بیش از اینکه یک عملکرد تحلیلی درخصوص نصوص پیشین باشد یک تذکر در مورد توانایی عقل برای تولید محصولی است که عملاً نقطه مقابل و متضاد محصول پیشین خود می‌باشد و این کار را با آزادی کامل انجام می‌دهد. عقل برای دست زدن به این کار نیاز به هیچ برهان دیگر جز خود اصل تفکر و اموری که به تفکر باز می‌گردد ندارد.

○ در بعضی محافل سخن از شایعه ترجمه کتاب شما به زبان فرانسوی به میان آمده است. در شرح و تفسیر چنین ترجمه‌ای گفته شده است که این کار (یعنی کتاب شما) یک کالای غربی بوده که به غرب باز پس داده شده است. موضوع آن چیست؟

□ ترجمه کردن این کتاب باز پس دادن کالای غربی به غرب نیست، ممکن است که این کار باز پس دادن یک کالای غربی باشد ولی باید دانست که از دیدگاه متفاوتی انجام شده است.

○ آیا این امر یک کار روشنفکر مآبانه دروغین است؟

□ این کار یک عمل روشنفکر مآبانه است ولی به مفهومی دیگر. این کار در واقع وارد شدن در دریای تفکرات با ذهنیتی متفاوت است. بررسی تفکر غربی ما را به بررسی‌های دیگر وامی‌دارد که ضرورتاً در خصوص شخصیت‌های متفکر غربی نیست، زیرا کشف در مورد امور کلی و کلیات یک تلاش و کوشش بشری است که در ماوراء تألیفات و آثار شخصیت‌ها قرار دارد. چیزی که اهمیت دارد این است که ما در این تفکر، انسانیت را کشف کنیم و چنین تفکری مدعی است که همواره به نیابت از تمامی انسانیت برگزیده شده است. حقیقت امر چنین است که من به اندازه‌ای که نسبت به پروژه سرچشمه‌ها و مراجع اهتمام دارم نسبت به ترجمه این کتاب چندان تأکید ندارم. پروژه سرچشمه‌ها و مراجع وظیفه انتقال دادن منابع اصلی تفکر غربی به زبان عربی را به شکل علمی عهده‌دار شده است تا بتواند همان نقش را که در یک کتابخانه خصوصی بازی می‌کند در کتابخانه‌ای که متعلق به کل جهان عرب هست نیز بازی کند. بدین

نام «انقلاب اطلاعاتی» و «فزونی اطلاعات» امروزه بالا گرفته است تا حدود زیادی این اهتمام نسبت به کلیت مفاهیم (با توجه به ذات وجود خود نه چیز دیگر) را از میان برداشته است.

هیچ‌کس خواستار یافتن اصل و مرجع اطلاعات نیست، جز اینکه این اطلاعات باید به یک سری اطلاعات دیگر ارتباط یافته و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه یابد. درست موضوع بدین می‌ماند که حافظه انسان به صندوقی پر نشدنی تبدیل شده باشد، صندوقی که هیچ‌گاه پر نمی‌شود مگر در همان لحظه‌ای که پر می‌شود، خالی گردد. بدین مفهوم که گرسنگی سیری‌ناپذیر اطلاعاتی شایع شده است.

به دنبال حقیقت

○ شما در طول مدت اقامت خود در فرانسه به تحقیق در تفکر جدید غربی پرداختید که حاصل این تجربیات را در کتاب نقد تفکر غرب مدرنیسم و فرامدرنیسم آورده‌اید. در این خصوص چه نظری دارید؟

□ چیزی که ما را به بررسی تفکر غرب در روندهای پیاپی و بعضاً متعارض آن تشویق می‌کند، زمینه بسیار حاصل‌خیز این فرهنگ است که آن را از دیگر فرهنگ‌هایی که فقط به نامی از فرهنگ غرب دلخوش کرده‌اند متمایز می‌کند. منظورم این است که این فرهنگ توان بررسی تولیدات و محصولات خویش را به عنوان یک نظام و سیستم شناخت و معرفت دارد، و در عین حال می‌تواند خود را به عنوان تولیدکننده این نظام و سیستم مورد بررسی و نقد قرار دهد، بدین ترتیب این فرهنگ اسیر تولید و محصول خویش به عنوان تنها سیستم روبرو نشده بلکه این واقعیت را پذیرا می‌شود که این محصول در یک مرحله معین تاریخی به وجود آمده و زادگاه شرایط معین و محدودی است.

هدف من در کتاب نقد تفکر غرب پرداختن به این ویژگی مزدوج موجود در کارکرد تفکر غربی است. بدین مفهوم که این تفکر خالق سیستم‌های معرفتی و در عین حال ناقد کار و تولید خویش می‌باشد. آنچه که این تفکر را در خلق سیستم‌های معرفتی یاری می‌دهد چیزی است که من آن را «سیستم منظومه‌های معرفتی» نام‌گذاری می‌کنم.

من نقد تفکر غربی را با توجه به تفاوت‌های موجود میان مدرنیسم و پست مدرنیسم تنظیم کرده‌ام. این دو مفهوم از محصولات محض تفکر غربی می‌باشند

معرفت‌شناسی که هنوز در حال شکل‌گیری بوده و به زنده کردن میراث فرهنگی در حال تحول ادامه می‌دهد، حال این تحول چه در میراث فرهنگی گذشته باشد و یا در میراث فرهنگی کنونی خود که به گذشته پیوسته است.

○ شما در چهارچوب نقد خود از تفکر غربی آن را در افق فرامدرنیسم قرار داده‌اید. از دیدگاه شما چه تفاوت‌هایی میان مدرنیسم و فرامدرنیسم وجود دارند؟

□ من نقد تفکر غربی را با توجه به تفاوت‌های موجود میان مدرنیسم و فرامدرنیسم تنظیم کرده‌ام. این دو مفهوم از محصولات محض تفکر غربی می‌باشند. ولی هنوز هم تفاوت میان این دو مفهوم چندان واضح نیست. این عدم وضوح حتی در بیشتر کتب غربی نیز دیده می‌شود. مدرنیسم در مفهوم سنتی خویش به دوره روشنگری باز می‌گردد، جز اینکه این مفهوم در ارتباط با تولید و رشد خود از گونه‌ای گذشته‌گرایی معرفتی ویژه تحول مفاهیم در غرب برخوردار است و کار به جایی رسیده است که از این مفهوم به عنوان نقطه تمایز قاطع با سایر فرهنگ‌های جهانی استفاده می‌شود.

مشکل مدرنیسم در ارتباط به تأکید بر مصدر و مرجع بدون عقل به شکل انحصاری است. بدین ترتیب که می‌گوید: عقل به تنهایی قادر به صورت‌بندی و فرموله کردن معارف است (هر چند که عقل چندان هم با حقیقت خارجی منطبق نگردد). در این گونه مدرنیسم که زمان آن سپری شده بکارگیری نام عقل بدین معناست که ما در حال سخن‌گفتن از معرفت و شناخت هستیم و در این دیدگاه از ارتباط معیاری با واقعیت صرف نظر کرده‌ایم.

در عرصه واقعیت، این گونه عقل‌گرایی ناشی از اهتمام غرب نسبت به تولید معارف تکنولوژیک و تحت سیطره درآوردن طبیعت، جهان و دیگر تمدن‌هاست. این نحوه از سلطه‌طلبی در مورد انسان و جامعه نیز به مورد اجراء در آمده است تا آنها را در خدمت منافع گروه حاکم در هر دوره و عصری قرار دهند. این گونه از مدرنیسم گونه‌ای از درون‌گرایی موسوم به هویت غربی را به وجود آورده است بدون اینکه قائل به انسانی بودن این هویت باشد. بدین مفهوم که به شکل پیش‌فرض چنین در نظر گرفته شده که در هویت غربی با هویت انسان یکی است و نیازی به تعریف مجدد هویت انسانی نیست.

مفهوم که این پروژه در صدد فراهم کردن مقدمات ضروری برای پرداختن به موضوع تفکر ناب در عمق تولیدات و محصولات خویش در تاریخ و حضور مستمر آن در فرهنگ معاصر است. این چیزی می‌باشد که دانشجو و روشنفکر غربی همواره از آن محروم بوده است.

○ شما همواره در رشد جریان‌های فکری جدید که در بیرون از کاروان‌های فکری سابق می‌باشند همراستا با مرکز «الانماء العربی» سهم داشته‌اید. آیا این پروژه هنوز ادامه دارد؟

□ واقعیت امر این است که ما در ورطه‌ای افتاده‌ایم که نسبت به آن خود به دیگران هشدار می‌داده‌ایم!! این ورطه چنین است که ما با میراث فرهنگی گذشته همچون یک میراث ثابت برخورد می‌کنیم، در حالی که باید به عنوان میراثی با آن برخورد شود که برای ساخت یک میراث فرهنگی جدید (به دور از تکرار میراث قبلی) بکار گرفته شود و در پرداختن به عمق مسائل از آن استفاده شود. در حالی که آنچه در عرصه فرهنگ عینی جامعه عربی وجود دارد این است که از میراث گذشته به عنوان یک تقلید ناشیانه از کارساز بودن استفاده می‌شود و بدین ترتیب هزاران صفحه نوشته می‌شوند ولی هیچ شکوفه جدیدی از تفکرات تازه در این حجم عظیم صفحات یافت نمی‌شود.

هیچ چیزی خطرناک‌تر از این نیست که میراث فرهنگی گذشته در هاله‌ای از تقدس فرو رود و میان این میراث و عقاید همچون دین جدید دیگری، وحدت ایجاد شود. در حالی که از مهم‌ترین افتخارات موهوم این میراث فرهنگی این است که هیچ‌گاه در ذات خود قابلیت تغییر نداشته است. ولی میراث فرهنگی در زمان حاضر باید چنین قابلیت را داشته باشد.

در برابر چنین تأثیرپذیری از گذشته و یا گذشته‌نمایی، تأثیرپذیری از دشمن و یا همسایه معاصر که غرب نامیده می‌شود نیز قد علم کرده است. این نحوه از تأثیرپذیری نیز درست به همان طریق با میراث گذشته عمل می‌کند. بدین مفهوم که این تأثیرپذیری از غرب نیز فقط به تقلید و تکرار می‌پردازد. ما در این گونه تأثیرپذیری نیز به نوشتن می‌پردازیم بدون اینکه در جستجوی اصول تولید فکری و نقاط اشتراک آن در شبکه معرفت‌شناسی برآیم؟

در این تعریف انسان فاقد هرگونه صفت تلقی می‌گردید مگر اینکه هویت غربی داشته باشد. هویت غربی که به هیچ وجه انحصارطلبی خویش را پنهان نمی‌سازد بلکه به آن افتخار کرده و بر منحصر بودن شناخت و قدرت سیطره و سمت دادن به نیروهای طبیعی تأکید داشته و هرگونه مانع را از پیش راه خود برمی‌دارد، حال این موانع چه افکار باشند و چه جامعه‌های انسانی. از اینجا بود که غرب از مفهوم مدرنیسم برای توجیه بزرگ‌ترین چالش‌های خود در عرصه و پهنه گیتی استفاده کرد و در کنار اکتشافات بزرگ، اختراعات و پیشرفت در علوم در عرصه جغرافیایی جهان نیز شروع به ماجراجویی کرد.

منافع برنامه‌های غرب در این بود که این ویژگی را به نام عقل‌گرایی در خود منحصر کند تا بدین ترتیب برتری خود در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی را توجیه کرده باشد. از این نقطه بود که فلسفه‌های بزرگ عقل‌گرا به وجود آمدند. در این خصوص می‌توان از «هگل» به صورت ویژه نام برد، زیرا فلسفه وی را می‌توان تعبیری از نبرد عقل‌گرایی با واقعیت برای مطابقت دادن این واقعیت با عقل تلقی نمود (هر آنچه عقلی است واقعی است و هر آنچه واقعی است عقلی می‌باشد). این گونه تأکید بر عقل‌گرایی به عنوان یک امتیاز و ویژگی خاص تفکر غربی بکار گرفته شد و مفهوم انسانی بودن این مفاهیم جز در نهضت‌های فلسفی جدید و معاصر مورد تأکید قرار نگرفت. به ویژه در ارتباط با فلسفه نیچه این محور انسانی بودن به مقدار زیاد مورد تأکید قرار گرفت و بعد از وی فلسفه هیدگر تا فوکو و بالاخره نسل کاملی از فلاسفه غربی که در عصر تحولات بزرگ نیمه دوم قرن بیستم می‌زیستند تحت تأثیر محور انسانی این نحوه از تفکر عقل‌گرایی قرار گرفت. در این زمان بود که روشن شد

نقدگرایی بیش از اینکه یک عملکرد تحلیلی درخصوص نصوص پیشین باشد یک تذکر در مورد توانایی عقل برای تولید محصولی است که عملاً نقطه متضاد محصول پیشین خود می‌باشد

مدرنیسم خود به شکل مانعی در سر راه مضمون اصلی آن یعنی پیشرفت درآمده است. این مانع نه فقط در فرهنگ غربی که خود را برتر از سایر فرهنگ‌ها می‌دانست دیده شد بلکه این برتری‌طلبی حتی در مفاهیمی نظیر انسانی بودن نیز بروز کرد.

فرامدرنیسم در واقع چیزی بیشتر از تصحیح اشتباهات مدرنیسم سنتی است زیرا این نحوه از تفکر در این تلاش است که مسائل مختلف فکری را که به نام عقل‌گرایی کنار گذاشته شده بودند بار دیگر در عرصه تفکر مطرح سازد. عقل‌گرایی سنتی همواره منافع و مصالحی را جستجو می‌کرد که هیچ ارتباط واقعی با عقل و تفکر نداشت چرا که عقل‌گرایی در حقیقت امر، توازن و تعادل میان ارزش و معنا می‌باشد. بدین گونه بود که فرهنگ‌های دیگر از محاصره خارج شدند و آن چیزی که امروزه علوم انسانی نامیده می‌شود، رشد کرد. علمی که وجود الگوهای فکری مختلف و تمدن‌های متفاوت را به رسمیت می‌شناسد و درصدد اثبات برتری مفهومی هیچ‌یک از این فرهنگ‌ها نیست، بلکه بر گوناگون بودن و یا چندگونه بودن در خلق مفاهیم و در رسیدن به معانی کلی و عام در جامعه‌های انسانی گوناگون صحه می‌گذارد. از این رو فرهنگ غربی که بر عناصر فرهنگی خویش به شکل ویژه‌ای تأکید دارد می‌تواند در سایه فرامدرنیسم نقش و جایگاهی برای خود دست و پا کند و بدین ترتیب در جهت تأکید بر جهانی بودن معارف و علوم بشری حرکت کند. این حرکت در حالی صورت می‌گیرد که تلاش می‌شود تا حقایق کلی به صورت ویژگی‌های خاص فرهنگی یا یک فرهنگ خاص نمایش داده شوند. به عنوان نمونه از اصل حقوق بشر برای ضربه زدن به بعضی از افراد بشر و تحت سیطره آوردن آنها استفاده می‌شود. این مفاهیم کلی همچون نقابی برای مخفی کردن منافع قومی‌گرایانه تنگ‌نظرانه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند. به عنوان مثال هنوز غرب‌گرایی در شکل «آمریکاکرایی» مورد استفاده قرار می‌گیرد. در حالی که چنین به نظر می‌رسد که تفکر اروپایی از مرزهای تبعیض فرهنگی عبور کرده و دیگر قائل به این نیست که هر ملتی که تفکر را پیشه ساخت حق دارد از شیوه‌های تفکر عقل‌گرایی یعنی سیطره نیز به نام فرهنگ عقل‌گرایی سود ببرد و گروهی را

حرکت‌زای خویش را باز می‌یابد و به واقع در برابر یک امر و موضوع کاملاً مجهول قرار گرفته است. «ژیل دولوز» آخرین فیلسوف از نسل فیلسوفان قرن بیستم در پایان زندگی خود هیچ چیزی را برای بالغ کردن تفکر خویش جز سخن گفتن از «مفهوم» نیافت. بدین معنا که فلسفه محصول مفاهیم نیست بلکه این فلسفه است که در جستجوی مفهوم‌سازی برآمده است.

○ آیا منظور شما این است که ما در حال بازگشت معکوس به تفکر سقراطی هستیم؟

□ تفکر امروزی دیگر نقاب به چهره ندارد و از این رو نمی‌توان هویت و شخصیت تعریف شده‌ای برای آن در نظر گرفت. رویارویی با تفکر معاصر با هیچ عقیده و ایمان یا نظریه‌ای هم مضمون نیست. و از این گونه مفاهیم سرچشمه نمی‌گیرد. این امر ضرورت پرداختن به موضوع اندیشه و تفکر به دور از هرگونه صفتی را روشن می‌سازد. فکر این بار در چالش با موضوع دیگری مطرح نشده است بلکه صرفاً برای بیان و روشن کردن جوهر خویش بکار افتاده است. جوهری که تمامی اصطلاحات پیشین از توصیف آن عاجز مانده‌اند. متفکر آینده تنها در لحظه‌ای ظاهر خواهد شد که ترس از رویارویی با این تفکر جدید به نقطه اوج خود رسیده باشد. این دوره جدید به سختی قادر خواهد بود تا پل ارتباطی با حقیقتی را برقرار سازد که از سوی تاریخ مورد بی‌مهری قرار گرفته است (همچون مذاهب و یا مکتب‌های فکری). این گونه تفکر از نوع تفکر هایدگر نیست ولی متفکر این گونه تفکر تا این زمان فاقد موضوع فکری است.

○ اجازه بدهید با بی‌پردگی مرسوم در میان دوستان ایراداتی را که به شما گرفته‌اند متذکر شوم. البته این نظر شخصی خود من نیز هست. زبان شما در نوشته‌ها و گفتارهایتان همیشه شفاف و واضح اما مشوب از الفاظ نامأنوس و غریب است، با علم به اینکه شما این امر را به مضمون و نحوه دیدگاه برگردانده و توجیه می‌کنید.

□ میان مفهوم «نوشتار» و بکارگیری «زبان» تفاوت حقیقی وجود دارد. نوشتار به ویژه نوشتار فکری خالق زبان خویش است بدین مفهوم که در نوشتار نیازی به یک کلمه احساس می‌شود که در حالت عادی از این گونه کلمات و یا بُعد خاصی از معنای آن استفاده نشده است. حال دیگر روشن شده است که کلمه محدود به معنای آن در لغت‌نامه نمی‌شود بلکه کلمه خمیری است که می‌تواند در جوهر خود توانایی‌های دیگر را نیز به ظهور برساند. حال نباید گفت که میان تفکر و زبان فاصله وجود دارد بلکه نکته مهم این است که بگذاریم زبان به تفکر بپردازد، البته نه به

که به عدم تفکر و بی‌فکری متهم شده‌اند به هر شکل که بخواهد مورد سوءاستفاده قرار دهد.

این گونه تبعیض فرهنگی در شکل آمریکایی خود تنها به نام تفکر اعمال نمی‌شود بلکه با استفاده از زر و زور تحت شعار جهانگیری و جهان‌داری نیز اعمال می‌گردد. به‌طوری که از ملت‌های مختلف خواسته می‌شود تا مرزهای خود را در برابر قدرت سرمایه‌پشتیبانی شده به وسیله نیروهای نظامی طرف توان‌مند باز کنند و در نتیجه در معرض سیطره و هیمنه و سوءاستفاده قرار گیرند.

○ تفکر غربی معاصر در حال حاضر در چه وضعیتی قرار دارد؟

□ به نظر من روشنفکر غربی و به ویژه فیلسوف غربی در حال حاضر در وضعیتی قرار گرفته که برای اولین بار دچار احساس وحشت شده است. اشخاصی وجود دارند که هم اکنون اعتراف کرده‌اند که دیگر افکار تازه‌ای موجود نیست و قطب‌نمای تفکر قادر به نشان دادن محدوده ابتکار تازه‌ای نیست. در خلق و زایش مفهوم و ایده، دشواری‌های زیادی به وجود آمده است ولی به نظر من مسئله این است که روشنفکران غربی از وارد شدن در درگیری با آنچه که من تفکر محض می‌نامم بیم دارند.

این عصر، عصر فروپاشی کلیه علت‌تراشی‌ها و توجیهاات و تمامی چیزهای مصنوعی و غیرطبیعی است که بدون اجازه تفکر به پیکر تفکر محض چسبیده بودند. زیرا دیگر هیچ نظام شناخت و معرفتی باقی نمانده است که متفکر بتواند خود را در یکی از اتاق‌های آن محصور سازد و با جهان خارج کاری نداشته باشد. دیگر هیچ مذهب فکری، ایدئولوژی و حتی مکتبی باقی نمانده است. از اینجاست که حالتی از ترس و وحشت بر متفکران مستولی شده است زیرا آنها در برابر اقیانوسی قرار گرفته‌اند که کشتی‌های فکری آنها از وسایل کافی برای ورود در این اقیانوس و پیایش آن برخوردار نیست.

مرگ پرسش

○ آیا این مطلب به معنای مرگ پرسش و فلسفه است؟

□ این وضعیت که شاهد هستیم در واقع بازگشتن به پرسش محض به دور از جواب‌های حاضر و آماده و پیشاپیش است. پرسش در واقع طبیعت نخستین و

گارودی فلسفه را به دنبال خود به پیچ و خم‌های درازی می‌کشاند ولی در عین حال نمی‌توان منکر حق وی در ابراز نظریات خود در مسائل داغ و مبتلا به کنونی شد

نهضت فکری عربی تفاوت قائل بودم. این پروژه در واقع تعبیر و بیان یک نیاز واقعی انسانی بود که هر جامعه عقب‌مانده و تحت سلطه آن را احساس می‌کند. این چنین جامعه در جستجوی آزادی خود سعی دارد با برپا کردن نهضت میان نیازهای کنونی خود و تجربیات گذشته گونه‌ای توازن را برقرار سازد.

این برنامه در حقیقت جزء حقوق هر ملتی است که بر تمامی حقوق دیگر پیشی دارد. زمانی که گفته می‌شود این پروژه شکست خورده و فروپاشیده بدین معناست که افکار دیکته شده و رژیم‌های مشخصی که سعی در استفاده از شعار بدون پرداختن به مضمون آن را داشتند، ساقط شده و از هم پاشیده‌اند. رژیم‌های سیاسی هیچ تلاشی در جهت رشد اجتماعی و اقتصادی موازی و هم سنگ با مقدار فداکاری نسل‌ها برای پیروزی این شعارها به خرج ندادند. بنابراین تفاوت زیادی میان تجربه ایدئولوژیک و دروغ ناشی از پروژه نهضت و انقلاب وجود دارد که هنوز هم مملو از افکار جدید بوده و در انتظار روشنفکرانی است که بتوانند در این افکار غور کرده و حق آنها را در درک و تأثیرگذاری به‌طور گسترده ادا کنند.

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - بیروت
تهیه و تنظیم: محمدرضا وصفی



طریق لغت‌نامه و نه با استفاده پیچیده شایع از کلمه. نگوییم که فکر به کلمه مقدم است بلکه فکر نیز از همان شجره و بوته کلمه به وجود می‌آید و از این روست که کلمه با حروف قدیمی خود وارد می‌شود ولی این ورود، ورودی تازه و جدید است. از همین رو ممکن است با عکس‌العمل‌های مخالف روبرو شود. ولی بسیاری از این کلمات بدون از دست دادن هویت زبانی خود به شکل افکار تازه‌ای درآمده‌اند که به حیات خویش ادامه داده و انتشار می‌یابند و دیری نمی‌گذرد که به صورت یک امر عادی درمی‌آیند و توسط دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرند، به طوری که بعضی از همین استفاده‌کنندگان حتی نام کسی را که برای اولین بار این کلمه را بکار برد از یاد می‌برند.

○ روزه گارودی اخیراً از منطقه عربی دیدار داشته است و دیدار وی و مسائل مربوط به ایشان عکس‌العمل‌های مختلفی از موافق و مخالف را برانگیخته است. نظر شما در این خصوص چیست؟

□ به نظر من گارودی سیاست را در زمینه فلسفه بکار گرفته است. گارودی فلسفه را به دنبال خود به پیچ و خم‌های درازی می‌کشاند، ولی در عین حال نمی‌توان منکر حق وی در ابراز نظریات خود در مسائل داغ و مبتلا به کنونی شد. وی از زمانی که مسلمان شد خود را در خارج از سؤال فلسفی محض قرار داد بدین معنا که وی در آستانه پیوند دوگانه‌ای قرار گرفته است که فلسفه باستانی اسلامی را خسته کرده است. منظورم از پیوند دوگانه، تلفیق میان عقل و نقل می‌باشند. گارودی می‌توانست از افتادن در چنین معضلی جلوگیری کرده و منظور خود را در دیدگاه شخصی خویش بکار گیرد.

○ کتاب‌های مطاع صفدی جوان به صفت ایدئولوژی معین موصوف بود (منظورم تألیفات شما نظیر نظریه جهان سوم، ناصر و انقلاب عربی، انقلابی حرفه‌ای است) حال نظر مطاع صفدی کهنسال، در این دوره چه می‌باشد؟ □ به نظرم، من در نگارش و تشریح پیرامون پاره‌ای از ایدئولوژی‌ها سهم داشته‌ام ولی من کاملاً محتاطانه عمل می‌کردم و سعی داشتم از پذیرش هرگونه شعار سیاسی بدون درک دقیق و نقدگرایانه و مقایسه تاریخی آن با افکار مشهور پرهیز کنم. من همواره میان ایدئولوژی و پروژه